



فهرست

- ۲ ----- استثنائات حرمت کذب
- ۲ ----- جواز الکذب عند الضرورة
- ۲ ----- جواز در « الکذب عند الضرورة جایز »
- ۳ ----- ادله رفع حرمت دروغ عند الضرورة
- ۳ ----- دلیل اول؛ آیه ۱۰۶ سوره نحل
- ۹ ----- نکته چهارم؛ مطلق نبودن اطلاق جواز کذب در مقام اکراه



بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج مکاسب ————— ج ۱

استثنائات حرمت کذب

جواز الکذب عند الضرورة

بیست و هشتمین مورد از مستثنیات کذب (موارد استثنا شده از اطلاقات و قاعده حرمت کذب) جواز الکذب عند الضرورة می باشد. بر اساس اطلاقات و قاعده، مطلق کذب حرام بشمار می آید ولی مواردی از این اطلاقات و قاعده استثنا شده است که یکی از اینها جواز الکذب عند الضرورة می باشد.

برخی از موارد استثنا شده از کذب، به صورت استثناء منقطع ذکر شده است بنحوی که از اول، مشمول بحث ادله کذب نبوده است و برخی به صورت استثناء متصل ذکر شده است یعنی استثناء به معنای ظاهری و حقیقی هست که بعدا بحث خواهد شد. مرحوم شیخ انصاری دو مورد از این موارد استثنا شده از کذب را بیان کردند و موارد دیگری هم در کتب دیگر ذکر شده است.

اولین موردی که استثنا شده و در کلام شیخ انصاری هم به عنوان اولین مورد ذکر شده است الکذب لدفع الضرورة می باشد با این بیان که یک مقام اضطرار و اکراهی حاصل شود و برای دفع ضرورت مجبور به کذب و دروغ بشود، البته این اکراه و اضطرار مراتبی دارد، مرتبه قتل نفس، مرتبه غیر قتل اعم از امور نفسی و مالی و ...، که اگر شخص، حقیقت و راست قضیه را به زبان بیاورد یا کشته می شود یا در غیر مورد قتل، در جنت مالی و ... متعرض او می شوند و شاخص ترین مورد از موارد استثناء از حرمت کذب، همین جواز الکذب لدفع الضرورة است که در غالب کلمات قدماء تا امروز آمده است.

جواز در « الکذب عند الضرورة جایز »

گاهی جواز به معنای واجب و گاهی جواز به معنای اباحه است

جواز که اینجا ذکر شده است جواز به معنای اعم است اما در این مقام، جواز به معنای الأعم مراد است، یعنی اگر مقام اضطرار و اکراهی پیدا شد و دروغ نگفتن ضرری متوجه او می کند، در اینجا کذب و دروغ بالمعنی الأعم



جایز می شود و به طور مسلم، حرمتی که از ادله در مورد غیبت ثابت می شود، این حرمت برداشته می شود و این همان اصل استثناست.

ادله رفع حرمت دروغ عند الضرورة

در اینجا اشاره ای گذرا و سریع به ادله رفع حرمت در ضرورت ضرورت می کنیم و به ترتیب اهم این ادله را که در کلام شیخ و در کتب بزرگان دیگر، من جمله در کتب آقای سبحانی، آقای مکارم و ... آمده است را ذکر می کنیم و دامنه و دلالت این ادله را روشن می کنیم.

آنچه که از ادله در آیات قرآن آمده است ادله خاصه هست یعنی در خصوص کذب گفته شده است ولی در روایات ادله عامه هم داریم، شاید اگر می خواستیم به لحاظ قاعده عام و خاص ادله را بیان بکنیم باید از روایات شروع می کردیم مثل الضروریات تبیح المحذورات، اما به عنوان تبرک و تیمن همه علماء از آیات شروع می کنند.

دلیل اول؛ آیه ۱۰۶ سوره نحل

اولین دلیل قرآنی، آیه شریفه مشهوره ۱۰۶ سوره نحل است که برای رفع حرمت کذب در مقام دفع ضرورت به این آیه شریفه استشهاد شده است. این آیه شریفه مربوط به داستان حضرت عمار و پدر و مادر او در مقام شکنجه این عزیزان توسط کفار قریش است.

(مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)

کسی که بعد از ایمان، کفر بورزد، یعنی ارتداد داشته باشد، اظهار ارتداد بکند، مانعی ندارد - جواب شرط محذوف است من کفر فله العذاب، - اگر کسی کفر بورزد و ارتداد بعد از ایمان داشته باشد بخاطر وضوح یعذبه الله را حذف کردند، از این قاعده کلی (ارتداد بعد از ایمان موجب عذاب الهی و امر محرّمی است) این مورد استثنا شده است (مگر کسی که اکراه و قلبه مطمئن بالایمان)، مگر کسی که مجبور شده است ولی دل او مطمئن به ایمان است ولی در ظاهر اظهار کفر می کند اما قلبش مطمئن به ایمان است.

در ادامه آیه شریفه (من شرح بالكفر) برگشت به همان مستثنی منه است. این آیه یک مستثنی منه دارد که (من کفر ...) این مستثنی منه است، استثنا این است - مگر این که در حال اکراه باشد. ذیل آیه برگشت به مستثنی منه است و لکن من شرح بالكفر صدرا فعلیهم غضب من الله، کسی که دل خودش را باز بکند و برای کفر شرح صدر نشان بدهد، فعلیهم غضب من الله فلهم عذاب عظیم.



شان نزول این آیه مشهوره که مورد تمسک قرار گرفته است نسبتاً مورد قبول است و در روایات متعددی قصه شکنجه حضرت عمار و یاسر و سمیه توسط کفار قریش بیان شده است. یاسر و سمیه پدر و مادر عمار هستند، در این شکنجه که خیلی هم سنگین بود، در تفاسیر آمده است که پدر و مادر عمار مقاومت کردند و شکنجه مشرکین مانع از تبری جستن پدر و مادر عمار از شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر و تبری از اعتقادات ایشان نشد، ولیکن حضرت عمار شدت شکنجه را تحمل نکرد و در میانه راه از شهادت خویش برگشت، عده ای ایشان را مسخره کردند ولی وقتی جناب عمار به خدمت حضرت رسول مکرم اسلام «ص» رسید، معلوم شد که این عمل وی جایز بوده است. البته پدر و مادر عمار که مقاومت کردند به ثواب الهی نائل شدند و کارشان اشکالی نداشت. اما حضرت عمار هم گناهی مرتکب نشده است و معلوم می‌شود که اینجا از جاهایی بوده است که واجب نبوده است، بلکه جایز بوده است، در این طرف قضیه هم اظهار کفر کردن به ظاهر، آن هم واجب نبوده است و جایز بوده است و از آیه هم بیش از این استفاده نمی‌شود.

نکته دوم: در آیه شریفه «من کفر بالله...» مقصود از کفر، کفر الزامی یعنی کفر به خدا بعد از ایمان و ارتداد عن الله و الرسول است که قطعاً امر محرّمی است، به عنوان مستثنی منه ذکر شده است. نکته مهم اینجا این است که قاعداً استثناء از یک حکم الزامی، جواز است، یعنی اگر بگوییم فلان چیز حرام است مگر در این شرایط؛ در ذیل این عبارت «این شرایط» که استثنا شده، جواز را بالمعنی الأعم را می‌رساند و حکم مستثنی منه، یک حکم الزامی است ولیکن در مستثنی، جواز بالمعنی الأعم است، یعنی هر گاه استثناء از یک الزامی بشود این استثناء از الزام در مستثنی حکم الزامی نیست، بلکه جواز بالمعنی العام است که از قرائن باید فهمید که مصداق جواز به معنای خاص است یا مورد الزامی است، و فرقی نمی‌کند که الزامی که در مستثنی منه هست وجوب باشد یا حرمت باشد.

مثلاً؛ اگر مولی اتفاق، پرداخت خمس و زکات را واجب بکند، بعد استثنا بکند و بگوید مگر برای فلان شرایط؛ در اینجا استثنای از الزام، یعنی در مستثنی، الزام وجوبی نیست، اما این که آیا الزام به خلافش هست یا اینکه مکلف مخیر است، این بیان، اعم است، یعنی اگر مستثنی منه حکم الزامی تحریمی باشد مثلاً اگر مولی حرمت مال یتیم غنلی را بیان بکند و بعد استثنا کند و بگوید مگر در این شرایط، در این شرایطی که استثنا شده است آن حرمت و الزام تحریمی برداشته می‌شود، و حکم یا جواز بالمعنی العام است یا خاص، اگر دلیلی هم نباشد طبعاً جواز بالمعنی العام می‌شود اما از نظر مقامی که حکمی صادر بکنیم شک داریم که در مستثنی الزامی هست یا نه؛ باز اباحه هست ولی آن اباحه را با اصل عملی بدست می‌آوریم.

بنابراین بیش از جواز بالمعنی الأعم از ظهور دلیل استفاده نمی‌شود که جواز بالمعنی الأعم در اینجا با اباحه، کراهت و حرمت سازگار است، منتهی از خود دلیل نمی‌توان هیچکدام اینها را استفاده کرد، و در مقام شک، اصل عملی می‌گوید طرف مقابلش الزام تحریمی نیست و فقط جواز اباحه است و جواز تحریمی خودش دلیل می-



خواهد بنابراین با ضمّ اصل عملی می‌توان نوع جواز را مشخص کرد. پس هرگاه مستثنی منه یک حکم الزامی بود و استثنا به این حکم الزامی تعلق گرفت، استثنا، اباحه به معنای عام را می‌رساند، ولی با ضمّ اصل عملی اباحه که برائت باشد، با اباحه به معنای خاص منطبق می‌شود، طرفینش هم اینگونه است، اگر مستثنی منه حکم الزامی تحریمی باشد، مستثنی عدم الحرمة می‌باشد که اعم از استحباب و وجوب و جواز به معنای خاص و اباحه را شامل است و با اصل عملی، جواز ثابت می‌شود هکذا در حکم مستثنی منه که حکم الزامی وجوبی است. هرگاه مستثنی منه حکم الزامی بود، از استثنا، حکم الزامی استفاده نمی‌شود جواز به معنای عام است که با اصل عملی جواز به معنای خاص می‌شود و مکروه را هم شامل می‌شود منتهی اصل عملی قطعاً آن الزام را در طرف استثنا برمی‌دارد اما این که غیر الزام را برمی‌دارد محل بحث است.

این آیه شریفه بر اساس قاعده ای که ذکر شد، بیش از این افاده نمی‌کند، آیه می‌فرماید ارتداد عن الاسلام حرام است، مگر این که اکراه باشد، در حال اکراه، همان وضعی که برای عمار و پدر و مادرش رضوان الله علیهم فراهم آمد آنجا آیه بیش از جواز را نمی‌رساند، البته با قرینه شأن نزول و همین طور اصل عملی جواز بالمعنی الخاص است اینجا واجب نیست که اکراه، اظهار ارتداد بکند، جایز بوده است، پدر و مادر عمار مقاومت کردند و به شهادت رسیدند - هنیئا لهم - عمار هم تقیه کرد او هم مأجور است، هیچ مشکلی ندارد، ولذا شهادت در راه خدا گاهی مصداق تکلیف الزامی است، گاهی شهید پای تکلیف الزامیست استفاده است یعنی اگر تکلیف الزامی را انجام نمی‌داد او گناهکار بود، گروهی از شهدا این گونه اند، شهیدانی هستند که اگر اقدام نمی‌کردند و به شهادت نمی‌رسیدند خلاف را انجام داده بودند، ولی گاهی شهادتهای نفلی هست، می‌توانست این کار را بکند، معذور هم بود، ولی او تصمیم گرفت که مقاومت بکند، ولذا شهادت دو گونه است: شهادت وجوبی و شهادت نفلی. در شهادت وجوبی اگر انجام نمی‌داد مرتکب حرام می‌شد، در قصه حضرت اباعبدالله سلام الله علیه در آنجا این دو نظریه از نظر فقهی وجود دارد که قیام اباعبدالله که منجر به شهادتشان شد برخی گفتند این الزام بود، و خلاف آن نمی‌شد عمل کرد، و یک نظر این بود که الزام نبود ولی رجحان داشت. به طور کلی شهادت دو قسم است شهادتی که بر اساس تکلیف الزامی هست و یا شهادتی که بر اساس تکلیف رجحانی هست اگر ترک هم می‌کرد این جور نبود که متخلف باشد ولی بهر حال عالی ترین درجه را انجام داده است. و این که کدام یک از اینها بالاتر است جای بحث و سؤال است!!

پس دلیل اول برای جواز کذب در مقام دفع ضرورت و اکراه و اضطرار این آیه شریفه هست که شأن نزول و قاعده اش را هم ذکر کردیم. اینجا با قرینه شأن نزول می‌فهمیم که جواز به معنای خاص بوده است یعنی الزامی نبوده است چون یاسر و سمیه پدر و مادر عمار که مقاومت کردند و تقیه نکردند آنها هم مورد ترحم پیغمبر صلی الله علیه و اله قرار گرفتند و معلوم است که این کار درست بوده است، این جور نیست که وقتی اکراه بوده است که



واجب است که مقاومت بکنند - در اینجا البته - می توانسته است به معنای اباحه، یعنی الزامی نیست یا جواز به معنای خاص یا استحباب که حداکثرش است.

نکته سوم؛ ارتباط این آیه شریفه با بحث جواز الکذب عند الضروره است، کیفیت استدلال بدین شکل است که آنها از عمار و پدر و مادر او می خواستند اظهار شرک نسبت به خداوند و وحدانیت و رسالت رسول خدا بکنند و این نوعی کذب در مورد امر اعتقادی بود.

اشکال: این استدلال محل اعتراض واقع شده است، فرمودند این استدلال مخدوش است برای اینکه شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول خدا یا شهادت بر ضد اینها از انشائات است نه اخبار، و کذب در اخبارات وجود دارد، باین بیان که این که شخصی شهادت بدهد به این که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله، این شهادت انشاء است، خود را ملتزم کردن است، التزام به یک مفاد و مضمونی هست، و این از مقوله اخبار نیست، اینجا در حقیقت فرمودند در انشائات اگر تعبیر صدق و کذب هم بکار برود از باب مجاز است و الا موطن صدق و کذب جمله های خبریه هست، وقتی خبری می دهد که باران می آید یا نمی آید، خبری که شأنش ارائه و حکایت از امر واقع است این می گوید یا مطابق است یا نه، اما در انشاء این که می گوید بعثتک، ملکتنک، و ... در انشائات که صدق و کذب نیست چون انشاء نیامده است که با واقع مطابق باشد یا نه، ولذا این آیه مربوط به انشائات است، می گوید من کفر بعد ایمانه ...، کفر بالله یعنی اداء آن جمله های کفر آمیز که نفی آن شهادت بکند، این امر اخباری نیست، بلکه امر انشائی است. این اشکالی بر استدلال ذکر شده است.

با این اشکال، فرمودند این آیه اصلا ربطی به بحث ما ندارد، ما می خواهیم بگوئیم اخبار کذبی در مقام اکراه و ضرورت جایز است یا نیست؟ موضوع این روایت، اخبار نیست، انشاء است، بحث این است که کسی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت رسول خدا بدهد یا شهادت بر خلاف اینها بدهد، ایه می گوید این درست نیست مگر این که در مقام تقیه و زور باشد. بنابراین اشکالی هست که بر استدلال شده است که اینجا انشاء است در حالیکه بحث ما در اخبار است.

پاسخ: انشاء، مستقیم موطن و محور صدق و کذب نیست، این که کسی بگوید بعثتک، ملکتنک، آجرتک، در مقام تعهد، التزام و انشاء، این ذاتا و مدلول مطابقی انشائات، صدق و کذب پذیر نیست، در عهد و وعده هم همین را می گفتیم وقتی فردی وعده می دهد فردا به منزلتان می آیم این وعده یک انشاء است، التزام است، صدق و کذب مستقیما در آن راه ندارد. تا اینجا اشکال را قبول داریم، می گوئیم اسلام و کفر و شهادت به اسلام و کفر اینها از انشائات است و انشائات از دایره صدق و کذب خارج است، اما دو تا نکته اینجا هست اگر به اینها توجه بکنیم مسئله متفاوت می شود: اولاً انشائات همیشه یک مدلول التزامی دارند، و وقتی که دارد وعده می دهد می گفتیم دو سه نوع مدلول التزامی دارد، یکی این که من واقعا ملتزم به این هستم، خبر از آن امر درونی می دهد، وقتی وعده



می دهد ، وعده یک انشاء است و التزام انشائی است اما وعده دادن عرفا حکایت می کند و دلالت التزامی دارد که در دل من هم این تصمیم هست، و التزاما جمله دیگری کنار این جمله متولد شد، دارد از عالم درون خبر می دهد، در وعد می گفتیم که یک جمله دیگری هست که خبر می دهد که در آینده این واقع می شود، پس انشائات می-تواند مدلولهای التزامی داشته باشد که آنها خبری هستند، پس مدلول خبری التزامی در انشائات هست، و آن نوع مدلول التزامی در همه انشائات هست، وقتی می گوید ملک تک، ... معنی این است که یک اراده واقعی در دل من هست. و در شهادت به وحدانیت خدا، مدلولیت التزامی قطعاً هست، شهادت به وحدانیت خدا، یا شهادت به نفی اینها انشائی هست اما وقتی کسی شهادت می دهد در واقع خبر می دهد که مدلول التزامی است ، خبر می دهد که در قلبم التزام قلبی هست یا نه، وقتی یاسر و سمیه قبول نکردند در واقع به شکلی مکنون قلبی خود را نشان می دهند، حضرت عمار هم که می گوید اکفر بالله، این بیان مدلول التزامی دارد که یعنی من در قلبم هم این مطلب است که خبر از عالم درونش می دهد، پس مدلول التزامی اینجا است که این جمله خبری هست.

مقدمه دوم: مدلولات التزامی مشمول عنوان صدق و کذب است، اینجا اختلافی با حضرت امام و برخی بزرگان داشتیم که می گفتند مدالیل التزامیه مشمول اتصاف به صدق و کذب نمی شوند در حالی که ما می گفتیم مدلولات التزامی هم متصف به صدق و کذب می شوند و اطلاعات حرمت کذب شامل خبرهای التزامی هم می شود، چه خبر مطابقی باشد یا التزامی. مطابقی مثل این که بگوید در دل من اعتقادی به این نیست « به عنوان خبر» این مدلول مطابقی است و کذب است، اگر به این شکل نگوید و بگوید اکفر بالله ، انشاء بکند ولی مدلول التزامی اینجا دارد که مدلول التزامی مشمول صدق و کذب هم می شود و مربوط به بحث ما می شود، هرچند من کفر بالله الا من أکره ، مربوط به انشائات است ، اکراه که آمد می تواند انشاء کفر بکند، ولی در حقیقت ضمن این انشاء کفر خبری می دهد که در درون من هم اینگونه است و حال این که اینگونه نیست.

- اگر جمله ای هست که یک مدلول مطابقی دارد و یک مدلول التزامی، اگر مدلول مطابقی به خاطر معارضه یا به دلیلی ساقط شد، آیا مدلول التزامی باقی هست یا نه؟ این مسأله، اختلافی هست مشهور می گویند باقی نیست - این مطلب ، مصداق بحث ما نیست.

در اینجا آیه در مورد انشاء است، می گوید انشاء کفر اگر از روی اختیار باشد فسوف فیعذبه الله ، اگر از روی اکراه باشد مانعی ندارد. ما می گوئیم اگر انشاء کفر از باب اکراه باشد مانعی ندارد، این مستلزم این است که آن خبر مدلول التزامیش هم که کذب است مانعی نداشته باشد که مدلول التزامی که مانعی ندارد باید در این صورت الغاء خصوصیت بکنیم، باید بگوئیم اگر کذب در خبر به عنوان مدلول التزامی مانعی نداشت، در سایر موارد هم مانعی ندارد.



شهادت در دادگاه حتما اخبار است ولی وقتی کسی که مسلمان نبوده، صیغه را انشاء می کند و اظهار اسلام می کند، این مستقیم یعنی دارد خودش را ملتزم به دین می کند، این بیشتر سرسپردن است و التزام را نشان دادن است، بخلاف دادگاه .. ، هرچند عین این عبارات خبری همی می تواند باشد .

ظاهر این است که اینها می دانستند او مسلمان است و شکنجه می کنند که از اسلام برگردد، و از شدت شکنجه او می گوید برگشتم، و واقعا هم این طور است، الآن این هم این طور است که وقتی کسی شبعه می شود آن قدر فشار می آورند که او می گوید برگشتم، برگشتن انشائی است یعنی جدا شدم، و انشاء جدایی می کند و رها می کند. ممکن است کسی احتمال بدهد که دارد خبر می دهد که در این صورت واضحتر است ولی ظاهرش این است که انشاء است که انشائش هم اشکال دارد و جوابش هم بیان شد الا این که آخرین مرحله اشکال این است که حداکثرش این است که در مدلولهای التزامی می گوید کذب جایز است، چطور می تواند الغاء خصوصیت بکند به مدلولهای مطابقی، که در مدلولهای مطابقی سخت تر است، ممکن است بگوید نمی توان الغاء خصوصیت کرد!! آیه می گوید کذب است، ضمن این که انشاء کفر را در مقابل اکراه جایز دانسته است در ضمن بیان این می گوید اخبار به نحو دلالت التزامیه مانعی ندارد چرا شما این را به اخبار مطابقی تسری می دهید؟ ممکن است بگوییم نمی توان به آن تسری داد. به نظر ما این اشکال تا حدی باقی می ماند مگر این که کسی بگوید من مطمئنم که وقتی کذب جایز شد در مدلول التزامی، در مدلول مطابقی هم جایز است، اگر عکسش بود الغاء خصوصیت راحت بود، یعنی اگر می گفت کذب در مدلول مطابقی جایز است، می گفتیم در مدلول التزامی هم جایز است، - اگر در آن طرف بود مناطش قطعا یکی بود، اولویت هم بود، در این طرف اولویت قطعا نیست چون مدلول التزامی بگوید خبر کذب جایز است، این ممکن است بگوییم التزامیه، ضمنیه مانعی ندارد، اما جای مطابقی و مستقیم بیاید کذب بگوید ممکن است بگوییم این را شامل نمی شود و کمی اینجا جای تردید باقی می ماند که بگوییم ضمن انشاء که اکراه پیدا کرد حالا یک مدلول التزامی کذبی هم اینجا هست این معفو است، اما اگر بخواهد از اول مستقیم کذب بگوید ممکن است کسی بگوید اولویت که قطعا نیست در تنقیح مناطش هم ممکن است تردید بکند، گرچه در طرف مقابلش هم استصحاب شخصی است، ممکن است بگوید اگر کذب جایز شد، جایز است، مطابقی بر نمی دارد ولی در این نکته اخیر با یک تردیدی عبور می کنیم ، ممکن است بگوییم، نه ، قابل تسری به همه موارد کذب نیست، ولی آن اشکالات از حیثهای دیگر مرتفع است. این هم استدلال به آیه بود.



نکته چهارم؛ مطلق نبودن اطلاق جواز کذب در مقام اکراه

اشکال: ممکن است کسی اشکال بکند که این آیه مربوط به مقوله ایمان و کفر و مقوله‌هایی از این قبیل است، ما یک اطلاقی می‌خواهیم که کذب در مقام اکراه را جایز بداند، و این به طور مطلق باشد، این که مطلق نیست، این که بحث خاصی است کفر بعد الایمان است، اخبار از امر درونی کفر در حالی که اکراه داشت.

جواب: اگر در یک چنین امر مهمی کذب جایز بود، در امور دیگر غیر از ایمان و کفر به طریق اولی جایز است، یعنی بحث ایمان و کفر یک بحث خیلی دشوار است، حساسترین مسئله است، انّ الشّرك بالله لظلم عظیم، اگر اینجا بگوییم اگر کذب اینجا جایز است و لو به نحو مدلول التزامی، در موارد دیگر قطعاً جایز است، البته مدلول التزامی در کفر نسبت به مدلول مطابقی در امور پایین‌تر، بحث قبلی الغاء خصوصیت راحت تر است، وقتی می‌گوییم در خبر دادن به کفر در یک امری با این اهمیت جایز است ولو التزاماً، این به طریق اولی می‌گوید در سایر اموری که خیلی راحت‌تر از مسئله کفر است کذب جایز است، حتی اگر مطابقی هم باشد، آن اشکال کمی با این بیان اشکال قبلی هم قابل رفع است، بنابراین بعید نیست که بگوییم این آیه شریفه به عنوان یک قاعده کلی می‌توان استفاده کرد و آن این که کذب در مقام اکراه جایز است.

پایان.